



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

در جلسه گذشته، در ادامه تفسیر روایی آیات در مبحث غنا، به احتمالات ممکن در معنای آیه شریفه: لا یشهدون الزور، پرداختیم. احتمال اول و دوم مورد بررسی قرار گرفت. در این جلسه ضمن بررسی قرائن دو احتمال قبلی، به احتمال سوم ممکن در معنای آیه پرداخته و زوایای دیگر این بحث را پی خواهیم گرفت. احتمال سوم هم وجود دارد که بگوییم، در این جا، هر دو معنا مراد است منتهی، قرینه ویژه‌ای می‌خواهد؛ گرچه از نظر اصولی استعمال لفظ در اکثر از معنا منعی ندارد؛ اما قرینه می‌خواهد. تعیین یکی از این دو احتمال یا سه احتمال، نیازمند به قرائن داخلی یا خارجی است. ابتدا به ذکر قرائن احتمال دوم (معنای حضور) می‌پردازیم.

بررسی آیه دوم «والذین لا یشهدون الزور»

قرینه اول در تأیید احتمال دوم (معنای حضور)

به نظر می‌آید با توجه به دو روایت که ما احتمال قوی دادیم که آن دو روایت، به یک حدیث بر می‌گردد؛ اما بنابر آنچه که معتبر تشخیص دادیم، می‌توان آن را اولین و مهم‌ترین قرینه مبنی بر اینکه مقصود، همان حضور در مجالس باطل و زور هست به حساب آورد. این دو روایتی است که در باب نود و نهم ابواب ما یُکتَسَبُ به آمده است. همان روایت ابی‌الصباح کنانی که روایت سوم و پنجم از باب مذکور بود و در جلسه قبل ملاحظه کردید. روایت، عن محمد بن مسلم ابی‌الصباح یا ابی‌الصباح بود که لایشهدون الزور را امام صادق سلام الله علیه با عبارت أَلْغَاءُ یا هَوَالِغَاءُ، بر غنا تطبیق داده بودند. این روایت بر حسب آن که معتبره است، قرینه خوبی است مبنی بر این که زور در این جا، به معنای مجلس زور و باطل هست و شهادت یعنی حضور در آن جا؛ چون در غنا بحث مقوله گواهی و این‌ها، معنا نداشته و با گواهی و مفهوم اول هیچ سازگاری ندارد. این مهم‌ترین قرینه برای تعیین احتمال دوم است و این که مقصود از شهادت، معنای حضور است. مانند: وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ۱ یا فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ۲ و ما كُنْتُ



قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونَ^۳ و موارد دیگری که در آن، شهادت به معنای حضور است. و این احتمالی است که تکلیف قصه را تقریباً روشن می کند که مقصود همین است؛ چون روایت معتبر است و تطبیق آیه بر غنا، به دلالت اقتضا می گوید که یشهدون به معنای حضور است؛ به علت این که تطبیق در غنا نمی تواند سازگار با معنای اول باشد؛ پس معنای دوم را تعیین می کند. می توان قرائن دیگری هم ذکر نمود که شاید چندان قوی نباشد.

قرینه دوم در تأیید احتمال دوم (معنای حضور)

قرینه دوم آن است که تناسب این آیه با ذیلش؛ برای تناسب صدر و ذیل اقتضا می کند که شهود را به معنای حضور بگیریم؛ برای این که ذیلش آمده است: و إِذَا مَرُوا بِالْغَوِ مَرُوا كِرَامًا، وقتی از باطلی می گذرند با بزرگواری از کنار آن عبور می کنند؛ یعنی کرامت خودشان را در برابر لغو باطل حفظ می کنند. حفظ آن کرامت این است که خودشان را قاطی یک کار باطل و لغو نکنند و آن بیشتر مقصود است. و إِذَا مَرُوا بِالْغَوِ مَرُوا كِرَامًا، مقصود این است که؛ یعنی با لغوی همراهی نمی کنند. در مجلس لغوی حاضر نمی شوند و إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ^۴، و امثال این موارد. البته عده ای از مفسرین گفته اند: إِذَا مَرُوا بِالْغَوِ مَرُوا كِرَامًا^۵؛ یعنی این که تعابیر زشت را بر زبان جاری نمی کنند. و إِذَا مَرُوا بِالْغَوِ مَرُوا كِرَامًا؛ یعنی وقتی لغوی مطرح هست، با بزرگواری از آن، می گذرند که البته این، یک تطبیق ثانوی است؛ به جهت این که اصل مَرُوا بِالْغَوِ مَرُوا كِرَامًا؛ یعنی فرض کرده اند که در جایی، لغوی هست و در موقع مواجهه با آن، با کرامت و بزرگواری از کنار آن عبور کرده و همراه آن نمی شوند. این اندازه ای است که آیه می فرماید. پس اگر ذیل آیه را هم ببینیم، تناسب صدر و ذیل اقتضا می کند که شهادت در این جا به معنای حضور باشد. البته ممکن است کسی بگوید که در این صورت، صدر و ذیل یکی می شود. پاسخ داده می شود که خیر! یکی نیست؛ بلکه در دو درجه است. لا یشهدون الزور^۶، زور، باطل

۲ - بقره، ۱۸۵

۳ - نمل، ۳۲

۴ - انعام، ۶۸

۵ - فرقان، ۷۲

۶ - فرقان، ۷۲



مائل عن الحقی است که مقابل حق است و حتی لغوهای مباحی که حالت کراهت دارد را نیز، می‌گیرد آن وقت، لایشهدون الزور، در واقع یک درجه شدید از امور لغو است که به حدی رسیده است که لغوی است که زور است و مقابل حق است. مانند آن که مجلسی است که پیامبر اکرم (ص) را سب می‌کنند. یا بر خلاف قرآن سخن می‌گویند. یا شرب خمر می‌شود و یا غنا خوانده می‌شود. این لایشهدون الزور، در درجه پایین تر، مواردی را شامل می‌شود که حرف‌های بی‌ربط زده و کارهای لا فائده فیها، انجام می‌دهند و این عباد الرحمن، با بزرگواری از کنار آن عبور می‌کنند. آن درجه شدید از مجلس زور است و لغو، یک درجه خفیفه‌ای است. تناسب صدر و ذیل آیه، این طور می‌شود و با این قرینه داخلیه می‌شود گفت، شهادت در اینجا به معنای گواهی نیست؛ بلکه به معنای حضور است. این هم دومین شاهد بر احتمال دوم است. این دومین شاهد را البته نمی‌توان خیلی با آن موافقت نمود. ممکن است کسی یک نوع برداشت و استشعاری بتواند از آیه انجام دهد؛ ولی در حد دلالت نیست؛ برای این که این را طور دیگری نیز می‌توان معنا نمود و هیچ مانعی ندارد، به همان شکلی که شهادت را به معنای گواهی بگیریم و بگوییم که اول آیه درباره گواهی باطل، حکمی را فرموده است که آن هم در مورد مرّوا بالغو مرّوا کراماً، می‌گوید. همراه لغو که می‌گوییم عام است؛ چه لغوهای شدید و چه لغوهای خفیف، همه را می‌گیرد. می‌گوید، در مجلس لغو حضور پیدا نمی‌کنند؛ چه لغو متعارف مکروه و چه لغوهایی که به درجه‌ای رسیده است که حرمت دارد. کل معنا در ذیل قرار می‌گیرد و آیه هم فقط دلالت بر مرجوحیتش، به طور مطلق می‌کند که بعضی انواعش حرام است و بعضی هم کراهت دارد. لایشهدون الزور هم معنایش، همان دروغ گفتن در دادگاه و در مقام اثبات چیزی و گواهی باطل دادن است. مانعی ندارد که این یک مطلب بگوید و آن مطلب دیگری و لذا نمی‌شود در حد دلالت بگوییم، سیاق اقتضای معنایی را دارد که به معنای حضور باشد و نه به معنای گواهی. نمی‌شود نوعی اشعار در این جا را نفی نمود. کمی تناسب دارد که آن مرتبه شدید دارد و مرتبه خفیفه می‌گوید که معنای هر دو، حضور در مجلس باطل است؛ بی‌اشعار نیست؛ ولی در حدی که اگر این قرینه، تنها باشد و دلالت نماید، نیست. البته با توجه به این که اگر این روایت بود، می‌تواند مؤیدی به شمار آید، لایخلو من التّأیید؛ ولی این که اگر ما بودیم و فقط این قرینه را می‌گفتیم که معنا این است، نه! می‌شد این طور هم معنا کرد و لذا این دومی را با قرینه منحصره‌ای که به تنهایی بتواند دلالت آیه را یکسره کند را نمی‌دانیم؛ اما در حد تأییدمائی، بعید نیست که این امکان وجود داشته باشد. این مطلب، عبارت بود از قرینه دومی که در اینجا آمده است.



قرینه سوم در تأیید احتمال دوم (معنای حضور)

مفعول در «لایشهدون الزور»، مفعول فیه است یا مفعول مطلق

قرینه سومی که ممکن است گفته شود (البته کسی قائل به چنین مطلبی نشده است)، این است که حمل یشهدون، بر معنای حضور که احتمال دوم بود، از نظر ادبی، أَخْفُ مؤونه است، نسبت به احتمال اول که حمل بر معنای گواهی باشد. مؤونه ادبی این کمتر است. مقصود از این جمله این است که همان طور که استحضار دارید، اصل عقلایی در کلمات از نظر ادبی، این است که در حوزه فهم معنا به کار رود که در واقع، اصلی اصولی است و آن این است که اصل عدم تقدیر است. اصل این است که ما هر چه کمتر چیزی را محذوف یا مقدر بدانیم. همان طور که اصل این است که کلام را حمل بر حقیقت کنیم و نه مجاز، اصل در این جا نیز، آن است بگوییم چیزی از کلام حذف نشده و کلام، خود وافی به معناست؛ بدون این که ما محذوف و مقدری بگیریم؛ مگر این که آن چه را که در صدد حذف آن هستیم، ضرورتی اقتضای آن را داشته باشد و البته قرینه ای نیز بر این محذوف، موجود باشد که آن هم تَقَدَّرُ بِقَدَرِهَا، به ضرورت می گوییم، فلان چیز در این جا حذف شده است. مانند: فَاسْتَلِ الْقَرِيه، که گفته می شود، اصل این است که حمل بر سؤال از خود قریه کنیم منتهی، چون آن جا، فرض این است که امکان ندارد که چنین پرسشی انجام شود، می گوییم، فَاسْتَلِ الْقَرِيه، یا نوعی مجاز است. یا این که چیزی در این جا محذوف است. مخلص، این که حذف و مجاز خلاف قاعده بوده و این یک اصل می باشد. پیوست این اصل نیز، اصل دیگری است که اگر چنان چه، بین یک مجاز یا دو مجاز و یا یک حذف یا دو حذف در کلمه، مردد شدیم، آنچه که اقل است را انتخاب می کنیم. این نتیجه آن اصل مهم هست. ممکن است کسی این قاعده؛ یعنی این که اصل بر عدم مجاز و حذف است و اصل این می باشد که مجاز و حذف را اقل بگیریم، را در تطبیق با بحث ما این طور بگوید که اگر لایشهدون الزور را به معنای گواهی بگیریم، این جا زور، مفعول به نیست. معمولاً در قرآن که می گویند: شهد علی انفسه یا شهد علیه، این ها با علی و لام و این چیزها متعدی می شود. می گوید که زور در این جا، مفعول به که نیست؛ چون شَهَدَ، مفعول به آن، با باء و این ها متعدی می شود و لذا بنا بر این که شهادت را به معنای گواهی بگیریم، زور نمی تواند مفعول به باشد آن وقت، علی القاعده باید همان طور که در تفسیر آمده است، مفعول له باشد و مفعول به نمی تواند باشد؛ چون شَهَدَ به معنای گواهی، با باء متعدی می شود. در قرآن هم زیاد داریم. با باء متعدی می شود و چون طرفی هم دارد، طرفش هم با علی یا لام



می‌آید. مانند: شاهد بهذا الامر فی المحضر علی ذلک الشخص یا لذلک الشخص، این ترکیب ادبیش، شاهد به فی المحکمہ له أو علیه است. آن وقت، این جا زور مشهودبه که نیست. اگر هم بخواهد مشهودبه باشد، باید بگوییم که باء حذف شده است که آن هم خلاف است. بنابراین، مفعول به که نشد آن وقت، باید مفعول مطلق باشد. در این صورت نیز، راهی نداریم جز این که بگوییم چیزی حذف شده است؛ به خاطر این که مفعول باید از ماده آن فعل باشد. مانند: ضرب ضرباً شديداً. این جا درباره ماده زور باید بگوییم که چیزی حذف شده است. مانند: شاهد شهادة الزور الذين لا يشهدون الزور یعنی لا يشهدون شهادة الزور که نوع شهادت را بیان می‌کند که کسانی که از نوع شهادت باطل شهادت نمی‌دهند. پس باید چیزی در این جا حذف شود. البته این شبیه هم دارد، مفعول مطلق که در واقع، وصف مفعول مطلق می‌آید و خود مفعول مطلق، حذف می‌شود. از این موارد زیاد داریم. مانند: ضربه شديداً؛ یعنی، ضرباً شديداً که حذف می‌شود و صفت مفعول مطلق، جای خود مفعول می‌نشیند. به طور کلی در این نوع بحث‌ها، دو دیدگاه مطرح است: یک دیدگاه، حذف است و یک دیدگاه، آن است که می‌گوید این جای آن را گرفت و حذف به آن معنا نداریم ولی بالأخره هر چه باشد خلاف قاعده است. بنابراین، این را باید مفعول مطلق بگیریم و نمی‌توانیم مفعول به بگیریم. مفعول مطلق است منتهی، وصفی است که خود مفعول مطلق در این جا حذف شده است. اما اگر به احتمال دوم آمده و يشهدون را به معنای حضور بگیریم آن وقت، اینطور می‌شود: لا يشهدون الزور، مفسرین گفته‌اند که یعنی، در مجلس زور حاضر نشود؛ ولی نیاز به این امر ندارد. الزور یعنی، باطل و مائل عن الحق. آن مجلس باطل، خودش دقیقاً مصداق باطل است و نیازی به حذف چیزی نمی‌باشد. زور، فقط قول زور که نیست. زور در این جا به معنای چیزی است که باطل و مائل عن الحق است. آن مجلسی هم که جمعی در آن نشسته‌اند، اگر بگوییم مقصود آن مجلس است، خودش مصداق زور است. لا يشهدون الزور یعنی مجلس زور، زور مفعول فیه می‌شود منتهی، لازم نیست که دیگر در این جا محذوفی باشد. عنایت زائده‌ای نمی‌خواهد. زور، مفعول فیه می‌شود، برخلاف آن احتمال که مفعول مطلق می‌شد، این جا مفعول فیه می‌شود. لا يشهدون حاضر در زور نمی‌شوند؛ یعنی مفعول فیه می‌شود. مفعول فیه که شد، خود آن مجلس، مصداق زور است، نه این که بگوییم حتماً مجلس حذف شده است. چیز حذفی نمی‌خواهد. هیچ چیزی تغییر نمی‌کند. مثل این که بگوییم: لا يشهد مجلس كذا یا لا يشهد المعصی؛ یعنی در معصیت حاضر نیست و مجلس نمی‌خواهد و حذفی نیز، لازم نیست. لا يشهد الغناء؛ یعنی این که در غنا حاضر نیست. بنابراین احتمال دوم که مفعول مطلق باشد، حذفی ضرورت ندارد. با این تقریر که بنابر احتمال اول این، مفعول مطلق



می‌شود و مفعول مطلق که شد، چیزی باید حذف شود و چنانچه حذف هم نشود، یک عنایت زائده‌ای می‌خواهد و در واقع، مفعول مطلق باید هم ماده فعل؛ یعنی شهادت باشد، که چنین چیزی در این جا نیست؛ اما بنابر احتمال دوم که مفعول فیه می‌شود، هیچ حذفی لازم نیست؛ برای اینکه می‌گوید در باطل حاضر نیست. مصداق باطل در اینجا، غنا یا هر امر دیگری است. خود زور و باطل، ظرف این شهود می‌شود. زور، مصداقش همین مجلس است. آیه، یعنی این که در باطل حضور ندارد حال، گاهی مجلس است و گاهی ممکن است مجلس هم نباشد. مجلس هم اگر مقصود باشد، به عنوان مصداق است. لأقل اخف مؤونۀ است. بنابراین، ممکن است کسی بگوید که چون معنای دوم از حیث تقدیر و مجاز و عنایت زائده، أخف مؤونۀ هست، این تعیین دارد. این، شاهد سوم است. این شاهد سوم نیز، گرچه نکته دقیقی است که می‌شود به آن توجه نمود؛ ولی شاید بتوانیم بگوییم که در حد دلیل نیست و تنها در حد مؤید است؛ برای این که مفعول مطلق که خودش حذف شود و جایش را بگیرد شایع بوده و کم نیست و لذا گرچه مؤونۀ کمتر است؛ اما شاید در حد دلالت نباشد؛ ولی بی تأیید نیست. بنابراین، ما نکته دوم و سوم را به عنوان مؤید قبول داریم. اگر روایت نبود، دشوار بود که بگوییم این است؛ ولی الان که روایت معتبره‌ای آمده است و معنای دوم را تأیید کرده این‌ها، مؤیداتی است. شاید امام (ع) نیز، به این مؤیدات هم توجه کرده و معنای دوم را ترجیح داده‌اند. این سه مؤیدی است که می‌شود اینجا آورد. اولی دلیل می‌شود و این دوم مؤیداً می‌شود. با این قرائن، به خوبی می‌توان گفت که آیه غنا را می‌گیرد و یشهدون معنای دوم را دارد.

احتمال سوم در معنای لایشهدون (گواهی و حضور هر دو مراد باشند)

سؤالی ممکن است پیش بیاید که چرا شما معنای سوم را نمی‌گیرید که بگوییم هر دو را می‌گوید. لایشهدون الزور هم گواهی را می‌گیرد و هم حضور در آن امر را می‌گیرد.

اشکال به احتمال سوم (قرینه و دلیلی بر معنای هر دو نداریم)

اشکالش این است که ما از نظر اصولی، منعی در استعمال لفظ در اکثر از یک معنا نمی‌بینیم و کم له من نظیر فی القرآن؛ اما قرینه و دلیلی می‌خواهیم. اگر در اینجا یک قرینه داخلی بود که نیست. یا قرینه خارجی بود، به عنوان مثال، روایت دیگری بود که همین را بر بحث شهادت کذب تطبیق داده بود که البته



مفسرین این را گفته‌اند؛ ولی برای ما حجت نیست. اگر در روایتی بود، می‌گفتیم یک‌جا فرموده غنا و یک‌جا فرموده کذب و این دو را با هم جمع می‌کردیم؛ اما چنین چیزی نداریم. بنده مجدد، روایت اهل سنت را هم مشاهده کردم؛ اما چیزی که در این‌جا معتبر باشد و آیه را بر کذب در محکمه و محضر دادگاه تطبیق دهد، نیست. البته در بعضی منابع اهل سنت از جمله تفاسیر مانند آنچه که در شیعه عده‌ای قائل شده‌اند این وجود دارد؛ اما این صرفاً احتمال است. اگر روایت معتبری از پیامبر و ائمه داشتیم آن‌گاه، معتقد به جمع بین معنیین می‌شدیم؛ مضافاً این‌که از این طرف نیز، روایت معتبر دال بر تأیید این مطلب (احتمال دوم)، وجود دارد. لذا احتمال دوم متعین می‌شود منتهی،

تشابه آیات «اجتنبوا قول الزور» و «لا یشهدون الزور» با یکدیگر

تشابه اول

اولین مشابهتی که این آیه با آیه قبل دارد این است که در آیه قبل گفتیم اجتنبوا قول الزور، علی‌رغم سه، چهار وجهی که می‌شد ذکر کرد برای این‌که بگوییم بدون روایت هم آیه دال بر غنا است؛ علی‌رغم این وجوه (چون همه آن‌ها جواب داشت)، آیه اگر به تنهایی بود، ربطی به غنا نداشت؛ به این معنا که ما نمی‌توانستیم استفاده‌ای کنیم؛ یعنی بر حسب موازین اصولی و ظهورات عرفیه، ما اطمینان به این‌که اجتنبوا قول الزور، غنا را می‌گوید، نمی‌توانستیم داشته باشیم. به برکت روایت آن تطبیق را دادیم و تطبیق را هم گفتیم که یا مجازی است و یا تعبد محض است. نهایت عرض ما در آیه این شد که آیه، به تنهایی دلالتی ندارد و به برکت روایت مقصود آن را می‌فهمیم و لذا دلالت آیه، چیزی جز روایت نبود. این‌جا نیز، همین‌طور می‌شود؛ برای این‌که اگر این روایت نبود، این دو قرینه‌ای که ذکر کردیم، در حد مؤید بود و آیه حالت اجمال پیدا می‌کرد. لا یشهدون الزور، برای هر دو معنی سازگار بود. لذا آیه برای ما از این حیث مجمل می‌شد و از همین جهت تا به اینجا می‌گوییم که این دو آیه به تنهایی، نمی‌توانند دال بر حرمت غنا باشند. این مشابهتی است که وجود دارد منتهی،



افتراق آیات إجتنبوا قول الزور و لایشهدون الزور با یکدیگر

افتراق اول

فرقی که این آیه با آیه قبلی دارد، آن است که در این آیه، دو مؤیدی که ذکر کردیم، تا اندازه‌ای معنای دوم را ترجیح می‌دهد و لذا کفّه دلالت آیه، ولو به حد ظهور نمی‌رسد؛ اما دلالت آیه بر بحث ما در ذات خود، قوی‌تر از عدم دلالت است و نسبت به آن آیه، از نظر اشعار و تمایل بر غنا قوی‌تر از قبلی است؛ اگر چه که در حدّ دلالت نیست.

افتراق دوم

تفاوت دیگرش هم آن است که در آیه قبلی، حرمت واضح و مؤکد بود؛ اما چنانچه این آیه به تنهایی دلالت می‌کرد، حرمتش خیلی واضح نبود؛ برای این‌که این در سیاقی است که صرف وصف عبادالرحمن، دلیل بر حرمت و وجوب ندارد. سیاق هم که دلالت ندارد؛ بلکه در خود همین اوصاف، بعضی کراهت یا استحباب بوده و الزامی در آن نیست و لذا این دو تفاوت را دارد. از لحاظ انطباقش بر بحث ما، ظهورش فی حد نفسه کمی بهتر از آن است؛ ولی از لحاظ حکم، به‌مانند آن‌جا وضوحی ندارد که دلالت بر الزام داشته باشد؛ بلکه می‌تواند اعم باشد که هم با مرجوحیت سازگار باشد و هم با حرمت. گفتیم که این آیه، به تنهایی هم می‌تواند بر بحث غنا انطباق پیدا کند؛ ولی در حد استشعار است و دلالتش بر حرمت بر خلاف آیه قبل، در حد اشعارات بوده و در حد دلالت نیست؛ یعنی اگر ما بودیم و این آیات، هیچ‌کدام به تنهایی قابلیت دلالت را نداشتند. تا به این‌جا چهار مطلب در ذیل آیه گفتیم.

مراد از حضور در «لایشهدون الزور»

مطلب پنجم آن است که بنابراین که آیه دلالت بر بحث غنا داشته باشد، آن‌چه که به برکت روایت، مدلول مستقیم روایت است، حرمت حضور در مجلس غنا است، فارق از این‌که تغنی و استماع هم داشته باشد یا خیر. آن آیات دیگری که نظیر این است که لا یخوضون حتی یخوضوا فی حدیث غیره، چند آیه در این باب داریم صرف حضور در این مجالس را نهی فرموده است، جدای از این‌که استماع و یا... داشته باشد یا خیر. دلیل این مطلب نیز آن است که صرف حضور در این مجالس به معنای تأیید و مشروعیت بخشی است. به نظر می‌آید که محل ترکیب و مورد حکم در آیه که تحریمی یا تنزیهی باشد، حضور در مجلس کفر، شرک و مجلس باطل است و آیه، حضور به‌ما هو حضور را منع می‌کند و این غیر از استماع است منتهی، این آیه، به دلالت التزامی ممکن است بگوید که در مجلس



غنا حاضر نشو؛ ولی؛ بنابر این که بگوییم آیه دلالت بر حرمت می‌کند که در آن تأمل بود، منع از حضور در مجلس غنا، عرفاً ملازم است با این است که تغنی؛ یعنی کاری که آنها می‌کنند، حرام باشد. کار آنها؛ یعنی تغنی، حتماً حرام است که مجلس حرام شده و مشارکت و حضور در آن، نکوهیده و تحریم شده است. با آن ملازمه دارد؛ اما با استماع و سماع ملازمه ندارد. این که آیه می‌گوید در مجلس گناه حضور پیدا نکنید و مشروعیت ندهید، این نمی‌شود که خود کار گناه نباشد؛ بلکه حتماً تغنی گناه است؛ اما می‌شود که استماع گناه نباشد؛ یعنی استماع بدون حضور در مجلس، اگر همان حرف‌های کفر را دوربین مخفی گذاشته و بدون این که در مجلس حضور پیدا کند حرفهایشان را می‌شنود یا می‌خواند، شنیدن و خواندن ملازمه‌ای با حرمت ندارد. لذا این آیه، اگر از مراحلش بگذریم و بگوییم که مفعول فیه هست و شامل غنا هم می‌شود و دلالت بر حرمت هم می‌کند که البته در این تأملی بود؛ گرچه قرائنی داشت، آیه به برکت روایت، دلالت بر حرمت مشارکت در این مجلس گناه می‌کند و بالملازمه نیز، دلالت بر حرمت تغنی می‌کند؛ یعنی دلیل بر بحث غنا هم می‌شود؛ اما نسبت به سماع و استماع، از نظر فقهی، آیه دلالتی ندارد. این هم بحث دیگری است که در آیه هست. این جزء ادله عدم حضور در مجلس گناه بوده و بالملازمه دلالت دارد. چهار مطلب از این آیه برداشت می‌شود. اول: حضور در مجلس که حضور موضوعیت دارد؛ نه سماع و استماع، حتی اگر بگوییم قید استماع هم هست، آن، قیدش است و الا استماع به تنهایی دلالت ندارد. دوم: اصل حرمت که بالمطابقه است. سوم: حرمت تغنی است که بالملازمه است؛ چهارم: استماع و سماع به تنهایی و بما هو هو از آیه استفاده نمی‌شود. این چهار مطلبی است که ذیل این آیه بود.

تشابه دوم

یک نکته کلی (نکته پنجم) که در این دو آیه مشترک است و باید به آن اشاره کنیم، این است که این چهار، پنج روایتی که ذیل آیه قول الرّجس بود و بنا بر آنچه که گفتیم یک روایتی که در ذیل آیه دوم؛ لایشهدون الزور بود، این روایات کاری که می‌کنند فقط تطبیق آیه از لحاظ حکم بر غنا است و هیچ بار اضافه دیگری ندارد که این حرام یا مکروه است. آن پنج روایتی که ذیل قول الزور وجود داشت، یک کلمه بود: قول الزور الغناء. این دو روایتی که در حقیقت یک روایت است و ذیل لایشهدون الزور آمده است، یک جمله دارد: الغناء یا هو الغناء. خود روایت، بار اضافی از لحاظ تعیین حکم ندارد؛ بلکه هم‌اش تابعی از خود آیه می‌شود. تنها کاری که روایت می‌کند تعیین مصداق است. البته در بعضی روایات تطبیقی که قبلاً بحث نمودیم، تطبیق که می‌کند، نهی و دلالتی بر حرمت و وجوب دارد که در خود آیه نمی‌توان این دلالت را به دست آورد؛ یعنی در نوع حکم هم روایت کمک می‌کند.



این جا چنین کمکی در نوع حکم وجود ندارد. اجتنبوا قول الزور را گفتیم که دلالت واضحی بر حرمت دارد و همان سرایت بر مصداق هم کرده و مصداق تابع آن است. در لایشهدون الزور تردید داشتیم که دلالت بر حرمت نیز به همان شکل است و هیچ اضافه‌ای ندارد؛ یعنی قرینیت خاصی بر تعیین نوع حکم، در این روایاتی که ذیل آیه هست، وجود ندارد.

نقش روایات موجود در تطبیق مفهوم غنا بر آیه «لایشهدون الزور»

نکته دیگری که در ذیل این آیه باید توجه کنیم که نکته ششم می‌شود آن است که گفتیم وقتی که در آیه تطبیق بر غنا داده شد، باید ببینیم که خود آیه درباره حکم چه می‌فرماید. بله! اگر در جایی، یک موضوعی را تطبیق به موضوعی داده است که از روایات دیگر حرمت آن را فهمیدیم، آن البته قرینه خارجی می‌شود که آیه را هم معنا می‌کنیم که اگر تردیدی در نوع حکم آیه داریم، حکمش معلوم شود که آیه، حرمت را می‌خواهد بگوید. ممکن است این در غنا باشد. وقتی آیه و روایت را می‌بینیم و روایت را بر آیه تطبیق می‌دهیم، حکمش اگر آیه حرمت است، حرمت و اگر کراهت است، کراهت است. اگر هم اجمالی در آیه هست همین‌طور باقی می‌ماند. بله! اگر گفته غنا و بعد سراغ روایات دیگر می‌رویم و آیه از لحاظ حرمت و کراهت اجمال داشت، این تطبیق به غنا داده است، بعد سراغ روایات دیگر می‌رویم و می‌بینیم که قطعاً غنا حرام است. آن روایات دیگر قرینه می‌شود برای این که آیه هم می‌خواهد حرمت را بگوید. این جا هم مصداق همین است. این جا آیه لایشهدون الزور غنا را گفته است. دلالت لایشهدون بر حرمت، محل تردید و ابهام بود ولو این که إشعاری به حرمت بود؛ ولی ظهور نداشت منتهی، وقتی سراغ روایات دیگر در موضوع غنا می‌رویم، می‌بینیم که خیلی قرص و قاطع سخن از حرمت گفته است. از قرینه خارجی آن روایات را آن‌گاه می‌فهمیم که اصلاً آیه در صدد گفتن همین حرمت است. به عبارتی، با واسطه روایت، ابهام و اجمال آیه رفع می‌شود. اگر خود آیه و روایت به تنهایی بود، نمی‌شد ابهام و اجمال آیه را از لحاظ حرمت و کراهت رفع کرد؛ زیرا لایشهدون الزور، با حرمت و کراهت، هر دو سازگار است. روایت هم که آمد هم چیزی را رفع نمی‌کند؛ ولی وقتی سراغ روایات دیگر می‌رویم که سخن از حرمت غنا می‌گویند، این‌ها با هم صغری و کبری شده، ضمیمه و قرینه خارجی می‌شوند تا اجمال آیه کناررفته و دالّ بر حرمت شود. دو اجمال در آیه وجود دارد. اجمال اول: لایشهدون است که نمی‌دانیم، آیا به معنای گواهی است یا به معنای حضور است؟ تفسیر الغناء می‌گوید به معنای حضور است اجمال دوم: دوازده حکمی که در ای جا آمده است، بعضی حرام و بعضی مکروه است. نمی‌دانیم آیا این از مکروهات است یا از محرّمات است؟ در این جا هم می‌گوییم که الغنا به



تنهایی رفع اجمال نمی‌کند؛ اما با ضمیمه سایر روایات، این اجمال هم از آن رفع می‌شود. به این طریق، با روایات ذیل آیه، دو اجمال از آیه رخت می‌بندد. گفتیم که این تطبیقات به تنهایی مشکل را حل نمی‌کند؛ ولی چون امتداد دارد؛ یعنی تطبیق به چیزی می‌کنیم که روایات دیگر هم ضمیمه به آن می‌شود آن وقت، رفع اجمال می‌کند. این دو آیه بود. ترتیب بعدی ذیل آیه هم و إذا مروا بالغو مروا کراماً، جدا بحث می‌کنیم که بحث سوم می‌شود. آیه چهارم هم آیه لهو الحدیث می‌شود.